



مسئولیت متن و شکل بدوش نویسنده مضمون میباشد، عقیده نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آنلاین نمی باشد



۱۴ دسمبر ۲۰۲۴

داکتر سید عبدالله کاظم

## چگونه محمد نادر خان به مقامهای عالی نظامی صعود کرد؟

(مبحث سوم)

محمد نادر خان یکی از نواسه های سردار یحیی خان پسر سلطان محمد خان "طلائی" است. انگلیس ها بر سردار یحیی خان که خسر امیر محمد یعقوب خان بود، مظنون شدند که در شورش عساکر و حمله بر سفارت برتانیه در بالاحصار کابل دست داشته است و بنابراین وی را در سال 1878 به هند برتانوی تبعید کردند. وقتی امیر عبدالرحمن خان به سلطنت رسید از انگلیسها تقاضا کرد تا خانواده یحیی خان را نیز از کابل دور کرده و در هند مقیم سازند. این خانواده مدت 23 سال را با تمام اهل و بیبت در هند بسر بردند و اکثر فرزندان شان در همان جا چشم به دنیا گشودند، به مکتب رفتند و با محیط فرهنگی هند برتانوی و زبان اردو آمیختند.

پس از مدت 23 سال جلای وطن و با شدت مریضی امیر عبدالرحمن خان انگلیسها به نحوی کوشیدند تا موافقت امیر را مبنی بر مراجعت خانواده سردار یحیی خان از تبعیدگاه شان در هند کسب کنند. امیر در آخر عمر با اینکار موافقت کرد و همان بود که سردار موصوف با دو فرزند خود هر یک سردار محمدیوسف خان و سردار محمد آصف خان به شمول خانواده سردار ذکریا خان با همه فرزندان شان در سال 1901 از "دیره دون" هند به وطن برگشتند. وقتی شهزاده حبیب الله خان بعد از فوت امیر بجای پدر به سلطنت رسید، فضای خانواده گی بخصوص پس از ازواج امیر حبیب الله خان با صبیبه سردار یوسف خان (محبوب سلطان نور الحرم بعداً ملقب به علیا جناب) بسیار صمیمی گردید و هر دو برادر به حیث مصاحبان خاص امیر و فرزندان شان که تعلیم دیده و جوان بودند، هر یک به مقام های بلند دربار عزت قرار حاصل کردند. از آن به بعد با احتیاط و زیرکی که خاصه این خانواده بود، ستاره اقبال همه جوانان شان روبه عروج گذاشت و مدارج و مقام های نظامی و ملکی را به سرعت یکی پی دیگری پیمودند.

یکی از آنها محمد نادر خان پسر سردار یوسف خان بود که در حمل 1262 (اپریل 1883) در "دیره دون" هند به دنیا آمد و هنوز 18 سال داشت که در سال 1901 به معیت خانواده از تبعید گاه به وطن مراجعت کرد و به رتبه کندکشر شامل قوای نظامی گردید. در این میان توجه امیر به محمد نادر خان روز بروز بیشتر می شد، بخصوص که امیر در سفر رسمی دوماه خود به هند برتانوی (از ماه جدی تا اخیر حوت 1285 ش مطابق جنوری تا مارچ 1907 م) محمد نادر خان را به حیث مشاور و هم گاهی به حیث ترجمان جزء ارکین هیئت معیتی خود قرار داد و نیز وقتی امیر از هند برگشت و سال بعد به سفر هرات پرداخت، باز هم عهده قوماندانی گارد خود را به غندمشر محمد نادر خان تفویض کرد و هنوز 25 سال داشت که در بدل حسن خدمت در این سفر او را در سال 1287 ش (1908 م) با اعطای رتبه جرنیلی (جنرالی) مفتخر ساخت.

با آنکه در دوره سراجیه شورشهای داخلی به مقایسه دوره سابقه کمتر بود، اما یکی دو حادثه رخ داد، از جمله یکی هم شورش منگل بود که در سال 1291 ش (1912 م) موجب برانگیخته شدن اوضاع در سمت

د پانو شمیره: له 1 تر 4

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینګه کړئ [maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de)

یادونه: دلیکنی دلیکنیزی بنی پازوالی د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرو مخکې په خیر و لولی

جنوبی گردید. در اینوقت امیر در صدد مقابله نظامی با شورشیان افتاد و جرنیل محمد نادرخان را با قطعه خاص اردلی مؤظف به اینکار ساخت و این اولین بار بود که به این جنرال جوان یک وظیفه مهم سپرده می شد. محمد نادر خان توانست با وارد کردن فشار نظامی شورشیان را متقاعد به صلح و حفظ نظم و آرامش سازد.

امیر از این موفقیت جنرال محمدنادرخان بسیار خشنود گردید و درازای این خدمت در ماه عقرب 1291 ش (نوامبر 1912م) او را به رتبه نظامی "نائب سالار" حضور خود ارتقا داد و از این طریق موصوف در قطار بزرگان نظامی آنوقت عزمقام حاصل کرد و نزد امیر بسیار عزیز و گرامی شد و هم به معرفت و شهرت او در بین مردم افزوده گردید، چنانچه امیر دو سال بعد (1293 ش - 1914م) او را در سن 31 سالگی بدون آنکه مصدر کدام خدمت بزرگ نظامی شود، به بلندترین رتبه نظامی "سپهسالار" ارتقا داد. (برای شرح مزید دیده شود کتاب: "رویدادهای مهم زندگی اعلیحضرت محمدنادرشاه شهید"، تألیف سردار اسدالله خان سراج، صفحه 10 تا 12؛ همچنان به سوانح مکمل محمدنادرخان در ختم کتاب "نادر افغان"، تألیف برهان الدین کشکی، چاپ کابل، 1310، صفحه 588 تا 590 مراجعه شود.)

در جریان جنگ عمومی اول، وقتی موقف بیطرفی افغانستان مطرح شد، لویه جرگه متشکل از نمایندگان مردم و شخصیت های مهم دربار مخالفت خویش را به بیطرفی کشور اعلام کرد که محمد نادرخان نیز در همین ردیف قرار داشت، اما بعداً او تغییر نظر داد و از موقف امیر مبنی بر بیطرفی کشور در جنگ حمایت کرد.

نقش سپهسالار محمد نادرخان و خانواده او پس از آنکه امیر حبیب الله خان سراج در شب اول حوت 1297 ش در شکارگاه کله گوش - لغمان بطور مرموز به شهادت رسید، زیر سؤال رفت، زیرا او و تعدادی از خانواده اش به حمایت از سردار نصر الله خان نائب السلطنه (برادر امیر) پرداختند که آرزومند رسیدن به پادشاهی بود. وقتی نصر الله خان بر شیوه عیاشی و خوشگذرانی امیر شهید برادر خود انتقاد کرد، سپهسالار نیز به تائید گفتار او بر ولی نعمت خود که او را مثل فرزند دلبد خود در ظرف ده سال از کندکمشری به عالی ترین مقام نظامی یعنی سپهسالاری ارتقا داد، زبان به انتقاد گشود و گفت: «برای پادشاه آینده افغانستان تجربت و عبرتی گذاشته شد که هر کس که خود پسندی و نفس پرستی و یله گردی کند، حالش همین خواهد بود.» در این اثنا شهزاده عنایت الله خان معین السلطنه که هدف اصلی و عمق گفتار سپهسالار را درک کرده بود، در جواب به جدیت گفت: «بلی! پادشاه آتیه افغانستان اگر شخص با لیاقت و بی لیاقت باشد، از اولاده امیر عبدالرحمن خان خواهد بود، دیگری را نخواهد رسید که در افغانستان جالس سریر امارت گردیده پادشاهی و فرمانروائی کند.» ( فیض محمد کاتب: "سراج التواریخ"، جلد چهارم، بخش سوم، انتشارات امیری، کابل، 1390، صفحه 628 و 629)

بعد از شهادت امیر دو پادشاه در کشور سربلند کردند: یکی شهزاده امان خان عین الدوله در کابل و دیگر نصر الله خان نائب السلطنه در جلال آباد. بتاريخ 7 حوت 1297 وقتی به خونخواهی امیر شهید آوازه قیام عساکر در جلال آباد بالا شد و عساکر به شهر رو آوردند و یک تعداد از حامیان امیر نصر الله خان را به شمول سپهسالار محمد نادرخان و بعضی از اعضای خانواده او را زندانی ساختند، امیر نصر الله خان مجبور به انصراف از سلطنت شد و به شهزاده امان الله خان بیعت کرد. همان بود که محمدنادرخان و تعدادی از بنی اعمام او که در اسارت سربازان شورشی در جلال آباد قرار داشتند، به امر شاه امان الله تحت الحفظ به کابل انتقال یافتند و برای مدت کوتاه در ارگ تحت نظارت قرار گرفتند. اما بزودی وقتی موضوع استقلال کشور مطرح شد و جنگ سوم افغان و انگلیس در سه جبهه اعلام گردید، شاه امان الله سپهسالار محمد نادرخان را با حسن نیت به حیث قوماندان محاذ جنوبی مقرر کرد و دو برادرش (شاه ولیخان و شاه محمود خان) را به معیت او گماشت. بعداً در حالیکه قوا در حواشی پایگاه نظامی انگلیس واقع در شهرک "تل" در حال پیسرفت بود، به پیشنهاد انگلیس موضوع متارکه مطرح شد و شاه امان الله آنرا به شرط قبولی استقلال کشور پذیرفت و امر عقب نشینی به قوای افغانی داده شد که در اثر آن متعاقباً موضوع شناسائی رسمی استقلال کامل کشور از طریق مذاکرات سیاسی دنبال گردید.

راجع به موفقیت سپهسالار محمدنادر خان در مورد فتح تل در نشرات آنوقت و بعداً در بعضی کتب تاریخ از جمله کتاب "نادرافغان" مطالبی مجاملت آمیز نوشته شده، درحالیکه واقعیت طور دیگر بوده است که آنرا ظفرحسن ایبک، شخص مورد اعتماد سپهسالار و حاضر در میدان جنگ و آگاه از همه مسایل آن محاذ در کتاب خاطرات خود بعد از شرح جزئیات رویداد های آن روز حقیقت موضوع را چنین بیان میکند: «مردم خوست ازین وضع در هم و برهم [لشکر که روبه فرار گذاشته بودند - کاظم] آگاهی نیافتند و نه موضوع در حلقهات رسمی کابل نفوذ کرد. همه گمان میکردند که لشکر درتل به پیروزی دست یافته و صرف به اساس فرمان امیرصاحب عقب نشینی صورت گرفته است. ازخوش قسمتی سپهسالار صاحب و گرم و عنایت خداوندی که شامل حال او گردید، این شکست درانظار مردم رنگ فتح و پیروزی را به خود گرفت و برعزت او افزود.» (برای شرح مزید دیده شود کتاب خاطرات ظفرحسن ایبک: "افغانستان از سلطنت امیرحبیب الله خان تا صدارت محمدهاشم خان"، ترجمه از اردو به دری توسط: فضل الرحمن فضل، چاپ دهلی، 1379، صفحه 184) (\*)

با آنکه شاه از واقعیت فتح "تل" و چگونگی آن آگاه بود، اما از لحاظ سیاسی خواست پیشرفت در محاذ جنوبی را یک موفقیت نظامی فرا تر از واقعیت جلوه دهد و حین برگشت قوا از آن محاذ با پذیرائی شاندار از عساکر و افسران و بخصوص از سپهسالار نادرخان استقبال بعمل آورد تا به این موضوع و جاهت بسیار بخشد و میناری را برای قدردانی از این موفقیت به حیث یادگار جنگ بنام سپهسالار امر اعمار داد.

شاه امان الله یک سال بعد (جوزای 1299 ش) سپهسالار محمد نادرخان که به حیث ناظر [وزیر] حربیه مقرر کرد و با اعطای نشان "المراعلی"، با کلاه دارای جیغه تاجدار و کوسای سفید (پالان دراز از شانه تا بند پای) برای او منظور نمود. سپهسالار که در آن روزها مصروف ایفای وظیفه در مشرقی بود، باعرض شکران از این قدردانی و تفقد شاه بخط و قلم خود این متن را نوشت: «فدای پادشاه معظم اعلیحضرت والای غازی شوم. نمیدانم که بکدام زبان شکریه آن پادشاه معظم و مهربان را اداء کنم و آن ادای این مرحمت و نوازش بادار معظم و تاجدار محترم گردد. بجز دعا دگر هیچ خدمت که لایق این قدر مرحمت باشد، نشده و الله تعالی سایه مبارک را از مفارق این خدمتگاران کم نکند و توفیق شکرگذاری عنایت کند که تاجان خود را نثار سازیم، هنوز کم است. الله تعالی حافظ و ناصر حضور مبارک باد آمین برب العباد - فدوی جان نثار محمد نادر سپهسالار» (وکیلی پوپلزائی: "سلطنت امان الله شاه..."، بخش اول، صفحه 270-271)

### (ادامه دارد)

(\*) - شرح مفصل رویدادهای مربوط به فتح "تل" را ظفرحسن ایبک به تفصیل در کتاب خاطرات خود گزارش داده که جهت مزید معلومات توجه را به چند پراگراف یک قسمت آن ذیلاً جلب میدارم:

ظفرحسن ایبک می نویسد: «روز دیگر سپهسالار از همه سنگرها بازدید به عمل آورد و دستور داد که با مشاهده اشاره مخصوص همه یکدم به قلعه [تل] گلوله باری نمایند و بعد از ظهر گلوله باری انجام یافت و پس از یک وقفه بار دیگر شروع شد، اما نتیجه ای مطلوب از آن بدست نیامد و مجاهدین نتوانستند داخل قلعه گردند. بعد از ظهر سرک میان کوهات و تل بوسیله هواپیماهای انگلیسی بمباردمان گردید. درآغاز هدف آنرا ندانستیم، اما بعد ها ما ازکوه های اطراف توسط دوربین های دریافتیم که از این سرک یک تعداد سواران بسوی قلعه روان هستند. برای ما معلوم شد که برای لشکرانگریزمستقر درقلعه همان کمکی رسید که انتظار آنرا می کشیدند و به امید آن به پرچم سفید صلح ما کدام اهمیتی ندادند و از تسلیمی اسلحه خود امتناع ورزیدند... قبل از شام همان روز من مشاهده کردم ماشیندارهایی که به خاطر گلوله باری برپاسگاه های قلعه بسوی دریای گُرم فرستاده شده بود، برقاطرها بار شده، از راه دره های کوهستانی باردیگر می آیند. من آن سپاهیان را توقف دادم و کوشیدم ایشان را به حرکت دوباره بصوب محاذ اعزام دارم، اما وضع آن سپاهیان به اندازه ای تغییر یافته بود که اگر من اندکی بیشتر اصرار می کردم، شاید آنها برمن شلیک میکردند. من مشاهده کردم که عقب نشینی سپاهیان از سنگر پایان یافت. به خاطر رساندن این خبر در جستجوی سپهسالار شدم، سرانجام در نماز شام نزد او رسیدم و از ایشان دریافتم که همه سپاهیان پیاده انتهایی دریای گُرم و سپاهیان مسلح ماشیندارها و توپها را در سنگرهای خود گذاشته و از دستور افسران خویش سرکشی نموده به طرف اردوگاه حرکت کرده اند. باقی لشکر با دیدن این وضع مورال خود را از دست داده و هرکس خودسرانه جهت عقب

نشینی بطرف مرز افغانستان آمادگی گرفته است. حتی عده ای از سپاهیان بالای قاطران که برای حمل و نقل اسلحه تخصیص یافته بودند سوار شده راه افغانستان را در پیش گرفتند و وسایل جنگی را با سایر ابزار که بایست قاطرها حمل میکردند، در عقب خود به جا گذاشتند.» (صفحه 181 - 182 کتاب خاطرات ظفر حسن ایبک)

ایبک در ادامه می نویسد: «رضای الهی همین بود که شام 27 می [6 جوزا 1298] از کابل فرمان امیرصاحب [امیرامان الله خان عنوانی سپهسالار محمدنادرخان] مبنی بر متار که جنگ با انگریزها برسد. در فرمان آمده بود که انگریزها آزادی افغانستان را پذیرفته اند. اما در عوض روی عقب نشینی لشکر افغانی تا فاصله دورتر از بیست مایل از مرز به توافق رسیده اند، بناءً نیروهای رزمی افغانی که زیر فرمان شما قرار دارند، فوراً سرزمین هندوستان را ترک بگویند و به طرف مرز حرکت کنند و بیست مایل دورتر از سرحد بیایند.» (صفحه 183)

«با آمدن این فرمان بر فرار و عقب نشینی و شکست سربازان ما که خودسرانه به آن دست یازیده بودند، پرده افتاد. سپهسالار به اساس حکم امیرصاحب از یک طرف به لشکر دستور داد تا به طرف مرز حرکت کند و از طرف دیگر مرا دستور داد تا به فرمانده انگریزها در تل نامه ای به زبان انگلیسی بنویسم و آنرا بدست معتمد خویش که تصادفی به تل آمده بود، گسیل داشت. در نامه عنوانی فرمانده انگریزها آمده بود که میان حکومت های افغانی و انگلیس متار که صورت گرفته است و امروز (اول جون) نیز از دوازده بجه شب درین محاذ آتش بس نافذ میگردد.....»

ظفر حسن ایبک با شرح فوق اعتراف میکند که: «مردم خوست ازین وضع درهم و برهم [لشکر که روبه فرار گذاشته بودند] آگاهی نیافتند و نه موضوع در حلقات رسمی کابل نفوذ کرد. همه گمان میکردند که لشکر در تل به پیروزی دست یافته و صرف به اساس فرمان امیرصاحب عقب نشینی صورت گرفته است. از خوش قسمتی سپهسالار صاحب و گرم و عنایت خداوندی که شامل حال او گردید، این شکست درانظار مردم رنگ فتح و پیروزی را به خود گرفت و بر عزت او افزود.» (صفحه 184)

آرشیف: مطالب دیگر محترم داکتر سید عبدالله کاظم